

۳ سال پس از خاموشی زیربای خوئی

نوشته دکتر حسین ابوتراییان

هیچ نعمتی با ارزش‌تر از آزادی نیست. به همین دلیل انسانهای شریف آن را برای همگان می‌خواهند، ولی افراد حقیر و پست، تنها برای خود.

تولستوی سردبیر عزیز ماهنامه گزارش در مصاحبه‌ای که روزنامه «ایران» با ایشان انجام داده بود، به نکته‌هایی بسیار معقول و مقبول در باب آزادی انتشارات و زبانهای سانسور اشاره داشت که به راستی زبان حال همه اهل قلم و دلسوزان فرهنگ و ادب این سرزمین بود. مثل این جمله که: «... عقل سلیم حکم می‌کند که با بسته‌اندیشی و جزم‌گرایی همچنان بر این موضوع پافشاریم که اخبار و اطلاعات نباید منتشر شود، مگر آنکه از صافی‌های مطلوب ما گذشته باشد...» (روزنامه ایران، مورخ ۱۷ دی ۱۳۷۶، صفحه ۳)

و بعد هم توضیح داده بود که: «... اگر یک دولت، مردم تابع خویش را از حق دسترسی به اطلاعات محروم سازد، در واقع بر کوششی مخرب برای به قهقرا کشاندن کشور، مهر تأیید زده است. چنین دولت یا حکومتی، در عین حال نادانسته از حربه سانسور شمشیر دو دمی می‌سازد که یک لبه تیز آن متوجه موجودیت خود اوست. ... ایجاد هرگونه مانعی در برابر روند اطلاع‌رسانی در جهان، با شمشیر چوبین به جنگ آسیاب رفتن است...» (همان منبع)

ضمن تأیید همه مواردی که جناب حیدری به عنوان عوارض و ضررهای سانسور بر شمرده، من هم می‌خواهم این نکته را اضافه کنم که وقتی بسای سانسور به میان آمد و جریان آزاد انتشارات متوقف شد، به مرور از حضور افراد صاحب فکر و آگاه و فرهیخته در عرصه فرهنگ مملکت کاسته می‌شود و به موازات آن میدان فرهنگ و هنر و ادب و اندیشه به دست عناصر خام و بی‌تجربه و کم اطلاع و احياناً مغرض و ضد فرهنگ و ندرتاً شعبان بی‌مخ‌های چماقدار می‌افتد.

برای این که مصداقی برای این مدعا آورده باشم، به خاطره‌ای اشاره می‌کنم که از مرحوم دکتر عباس زیربای خوئی دارم. همان استاد بزرگ و ارجمندی که در حقیقت باید او را به عنوان مدافع راستین آزادی قلم نیز شناخت.

غروب روز شنبه هفتم خرداد ماه ۱۳۷۳ این افتخار را داشتم که در مسیر زنجان به تهران با استاد زیربای خوئی همراه و همسفر باشم و توانستم از فرصت بی‌نظیری که برایم فراهم شده بود استفاده کنم و مسائل گوناگونی را با استاد در میان نهاده از نظر ایشان آگاه شوم.

استاد زیربای می‌گفت: در زندگی دو مسأله بیش از هر چیز دلش را به درد آورده و اسباب ناراحتی روحی و جسمی‌اش را فراهم کرده است. اولی، در اوایل پیروزی انقلاب بود که او را از دانشگاه تهران به اصطلاح پاکسازی کردند و باعث شدند کسی که عاشق تحقیق و تفحص بود، علی‌رغم میل باطنی خود دانشگاه را ترک کند و تن به بازنستگی اجباری بدهد (و البته این دانشگاه تهران بود که ضرر کرد، نه استاد زیربای).

دومین عامل ناراحتی استاد، روش برخورد وزارت ارشاد با اهل قلم بود که از اوایل سال ۱۳۷۲ آغاز شده بود. در این مورد استاد زیربای می‌گفت: آنها چند جوان ناپخته و متعصب و بی‌اطلاع از ظرائف کار فرهنگی را بکار گرفته‌اند تا مثلاً کتابها و مطبوعات را بررسی کنند و «روا» یا «ناروا» بودنشان را مشخص کنند (جالب اینجاست که استاد عیناً لغت‌هایی را به کار می‌برد که در تشکیلات سانسور زمان رضاشاه مورد استفاده قرار می‌گرفت).

البته گله و شکایت استاد بیشتر از این بابت بود که چرا در وزارت ارشاد، از افراد صاحب‌نظر برای بررسی کتابها استفاده نمی‌شود و کار را به دست کسانی داده‌اند که بعضاً سن آنها حتی به حد فارغ‌التحصیلی از دانشگاه هم نمی‌رسد. به اعتقاد استاد: «این جوانان خام به جای آن که مصلحت کشور و انقلاب و فرهنگ ملی و اسلامی را در نظر بگیرند، فقط به فکر این

هستند که میز و مقام و حقوق و مزایای خود را حفظ کنند و برای این هدف نیز طبعاً هرچه نتایج کارشان کم سر و صداتر باشد، احتمال بقایشان بیشتر خواهد بود. البته سر و صدا هم وقتی کمتر ایجاد خواهد شد که کمتر کتاب و نشریه چاپ شود. و لذا این آقایان تا می‌توانند بهانه‌های بنی‌اسرائیلی می‌گیرند تا کتاب و نشریه کمتر انتشار یابد و احتمال سر و صدا کمتر باشد. اما کمتر چاپ شدن کتاب و نشریه نیز چون می‌تواند عامل سر و صدا باشد، پس راه حل دیگری اندیشیده‌اند. به این ترتیب که آنها تا می‌توانند به کتابها و نشریاتی که از نظر سیاسی و تاریخی و مذهبی، یا مطالبی ندارند و یا کاملاً خنثی و بی‌خاصیت هستند، به سرعت مجوز انتشار و حتی یارانه کاغذ می‌دهند تا آمار انتشارات را افزایش دهند.» (معاون ارشاد در زمان وزارت آقای میرسلیم گفته بود: ما سالی ۶۰ میلیون نسخه تیراژ کتاب داریم).

دکتر زیربای خوئی آن قدر از نحوه برخورد ممبران وزارت ارشاد با او و دیگر نویسندگان و مترجمان دل پردردی داشت که ناگفتنی است. و جداً حیرت آور بود که چگونه در همان حال که عده‌ای از تهاجم فرهنگی به فریاد آمده بودند، عواملی در تشکیلات وزارت ارشاد با تمام قوا می‌کوشیدند تا قدرتمندترین نیروی مبارزه با تهاجم فرهنگی را که صاحب‌نظران فرهنگی و اندیشمندان و اهل قلم باشند، از گردونه خارج سازند و به کنج انزوا بکشاندند تا دشمن بتواند با خاطری آسوده و مطمئن از خلع سلاح شدن عوامل تقویت بنیه فرهنگی ایران، به تاخت و تاز خود ادامه بدهد.

استاد زیربای خوئی مظهر دانش و فضیلت و وارستگی و آزاد اندیشی، می‌گفت: «به نظر من آمریکا از این مجانی‌تر نمی‌تواند به تخریب پایه‌های فرهنگی ما بپردازد» و بعد توضیح داد که: «سانسورچی‌های وزارت ارشاد دقیقاً همان کاری را می‌کنند که آمریکا با صرف میلیاردها دلار نمی‌تواند انجام بدهد. یعنی همه نیروهای دلسوز فرهنگ ایران و اسلام را

از صحنه خارج می‌کنند، و میدان را به دست کسانی می‌دهند که از ارزش فرهنگ مکتوب فقط قیمت کاغذ و مقوا و فیلم و زینک را می‌دانند.»

به نظر من این سخن استاد زریاب، وقتی بهتر لمس می‌شود که به مفهوم تهاجم فرهنگی بیشتر توجه داشته باشیم و بدانیم که برای نابودی یک فرهنگ نمی‌شود به آن هجوم آورد، چون فرهنگ مهاجم حالت فرهنگ مولد ایجاد می‌کند و باعث غنای فرهنگ مورد تهاجم می‌شود. به این ترتیب تهاجم فرهنگی نه تنها ضرری ندارد بلکه منافع بسیاری نیز از آن به دست می‌آید.

غنای فرهنگ ایرانی هم بیشتر به این دلیل است که همواره مورد تهاجم فرهنگهای گوناگون قرار گرفته است. مگر تهاجم فرهنگ غربی در طول ۲۰ سال آخر سلطنت محمدرضا شاه نبود که هر چه بیشتر فرهنگ ایرانی و اسلامی را قدرت بخشید و به غنای فرهنگی جامعه ما افزود؟

اما وقتی بخواهیم فرهنگ یک جامعه را نابود یا ضعیف کنیم، لازمه‌اش این است که عوامل فرهنگ‌ساز و یا عناصر مولد فرهنگ و آنها که از فرهنگ مهاجم برای تقویت و غنای فرهنگ داخلی بهره می‌گیرند، از صحنه خارج شوند و میدان به دست تازه کارها، خام طبع‌ها، بی‌تجربه‌ها، زودباورها، مقام‌پرست‌ها و عاقبت طلب‌ها، بی‌مسلك‌ها و احياناً مغرض‌ها، مزدورها و عوامل نفوذی دشمن بیافتد.

دردهای سه گانه استاد

اواخر مهر ماه ۱۳۷۳ بود که ۱۳۴ نفر از نویسندگان و مترجمین نامه سرگشاده‌ای خطاب به مردم و مطبوعات نوشتند که در آن به جریان‌های موجود در وزارت ارشاد اعتراض کردند و مسأله میزبانی را به عنوان مانع بزرگ انتشار آزادانه اطلاعات و اخبار مورد انتقاد قرار دادند. البته در پای آن نامه که «ما نویسنده‌ایم» عنوانش را تشکیل می‌داد، خیلی‌ها (۱۳۴ نفر) امضاء کرده بودند که بعضاً هیچ وجه اشتراکی با هم نداشتند (از دیدگاه‌های مختلف منجمله فکری و عقیدتی)، ولی آنچه می‌شد به عنوان

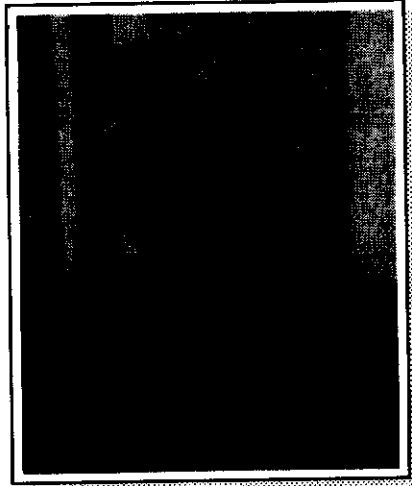
انگلیسی و فرانسوی و روسی، و مترجم دقیق و فصیح و عالم، برایش واقعاً سنگین و غیرقابل هضم بود که آثارش توسط چند جوان ناآگاه متعصب زورگو میزبانی و توقیف شود. چنانکه خود استاد هم بارها مراتب ناراحتی از بابت میزبانی کتابهایش را بیان کرده بود.

ولی آنچه در نهایت استاد را آزرده و ناتوان کرد و به بستر مرگ کشاند، ماجرائی بود که بعد از انتشار آن نامه ۱۳۴ نفره برایش رخ داد و عامل اصلی افول جسمی و روحی او به حساب می‌آید. این ماجرا، به صورت انجام مصاحبه روزنامه اطلاعات با استاد زریاب خوئی شکل گرفت و حالت توبه‌نامه‌ای پیدا کرد که در آن استاد وادار شد امضای خود را در نامه کذائی ۱۳۴ نفره پس بگیرد و اظهار پشیمانی کند.

البته استاد زریاب در این مصاحبه با کمال ظرافت آنچه را امضاء کرده بود «حرف حق و درست» دانست. ولی اذعان کرد که چون از آن نامه سوء استفاده تبلیغاتی علیه نظام جمهوری اسلامی شده، پشیمان است (مندرج در روزنامه اطلاعات، مورخ ۲۵ آبان ۷۳، صفحه ۱۲). ایشان در مصاحبه خود به صراحت اذعان کرد که:

«... من معتقد به آزادی افکار و بیان هستم و به وجود محدودیت برای مطبوعات و تفکر معتقد نیستم. که از قضا این هم بر طبق اصول اسلامی است... اگر مجاز نبودند مردم که در زمینه‌های غیر از اصول اسلامی بیان‌دیشند و حتی بنویسند، این فرهنگ غنی اسلامی به وجود نمی‌آمد... بنابراین همچنان که پیغمبر فرموده: اختلاف امت من رحمت است، آزادی بیان هم در همین زمینه است. بنابراین فقط درون سه محدوده: دین و عفت عمومی و حیثیت اشخاص، آزادی معنایی ندارد، ولی بدون آزادی در خارج این سه محدوده، فرهنگ رشد پیدا نمی‌کند...» (همان منبع)

لب مطلب در مصاحبه استاد با اطلاعات در این است که ایشان علاوه بر دفاع از امضای خود در آن نامه ۱۳۴ نفره، در مقابل مصاحبه‌گر ناشناس اطلاعات که می‌خواهد به او بقبولاند که امضاءکنندگان نامه کذائی هدفشان نوشتن مطلب سکسی یا ضد خدا و دین بود، صریحاً



شادروان دکتر عباس زریاب خوئی

دلیل اصلی وجود امضای همگی در نظر گرفت، دل پر خون هر ۱۳۴ نفر از نحوه برخورد میزبان وزارت ارشاد با اهل قلم بود و بس. به همین جهت وقتی در آن نامه به امضای زریاب خوئی یا محمد قاضی و چند تن دیگر از نامداران عرصه فرهنگ و هنر کشور برخوردم، هیچ تعجب نکردم که چرا آنها با کسانی در نگارش نامه «ما نویسنده‌ایم» همراه شده‌اند که هیچ وجه اشتراکی با هم ندارند.

از این جریان سه ماه بیشتر نگذشت که خبردار شدیم استاد روی در نقاب خاک کشیده است، یعنی ادب و فرهنگ و هنر ایران و اسلام گوهری را از دست داد که شاید تا سالیان دراز نتواند نظیرش را به دست آورد. استاد زریاب خوئی در روز ۱۴ بهمن ۱۳۷۳ با دلی پر درد که رفتار میزبان وقت وزارت ارشاد در آن بی‌تأثیر نبود، چنان توان خود از دست داد که اصحاب علم و قلم را در سوگ خود سوزاند.

به نظر، مسأله میزبانی کتابهای زریاب در وزارت ارشاد آن روزگار، چندان اهمیت داشت که استاد را به امضای نامه سرگشاده «ما نویسنده‌ایم» ترغیب کرده باشد. زیرا واقعاً هم غیرقابل قبول بود که شاگرد درس فلسفه امام خمینی در فیضیه و مدرسه دارالشفاء قم که شرح منظومه ملاهادی سبزواری را نزد ایشان فرا گرفته، و نیز استاد بی‌بدیل زبان و ادبیات عرب و دانشمند مسلط بر زبانهای آلمانی و

پاسخ می‌دهد:

«... آنجا اصلاً صحبت این نبود که ما نویسنده‌ایم و می‌خواهیم مسائل سکسی مطرح شود. اصلاً این نبود که ما نویسنده‌ایم و می‌خواهیم اگر دلمان خواست علیه‌خدا نکرده - اسلام و دین حرف بزنیم. چنین چیزی آنجا نبود که ما نویسنده‌ایم و می‌خواهیم به هرکسی که دلمان می‌خواهد فحش بدهیم. صرف آزادی بیان جوهر و عصاره آن اعلامیه است... ولی آن وقت کسه من آنرا امضاء می‌کردم، اصلاً متوجه نبودم که آن را نه در داخل مملکت، بلکه در دست رسانه‌های خارجی خواهند گذاشت و آنها هم استفاده خواهند کرد. من اگر چنین چیزی را می‌دانستم، هراندازه حق و درست بود، آنرا امضاء نمی‌کردم...» (همان)

بهرحال چیزی که باعث شد استاد زریاب خوئی توانش را از دست بدهد و زخم روحی مهلکی که بر وی وارد آمده بود، به وادی خاموشی بکشاندش، در وهله اول سوء استفاده

دشمنان ایران و اسلام از امضای او و بعضی دیگر از عناصر خوشنام در پای ورقه «ما نویسنده‌ایم» بود (که البته تقصیر اصلی این کار به عهده ممیزان وزارت ارشاد قرار داشت. چون آنها باعث شده بودند که دل استاد به درد آید و امضای خود را زیر آن نامه بگذارد). در وهله دوم فشاری بود که بر استاد زریاب وارد آمد تا تن به آن مصاحبه با اطلاعات دهد و اظهار پشیمانی کند (گرچه او هرگز از امضای خود اعلام ندامت نکرد و فقط گفت بخاطر سوء استفاده رسانه‌های خارجی از امضایش پشیمان است). و در وهله سوم نیز فشار حاصل از زخم زبان دوستان و همفکران استاد بود که او را ملامت می‌کردند که چرا تن به آن مصاحبه کذابی با اطلاعات داده و نوعی ندامت فرمایشی را به جان خریده است.

مجموع همه این فشارها بود که عاقبت استاد را از پای درآورد و او را که قلبی بسیار حساس و رنجور داشت از دستمان گرفت. ولی جالب‌تر از همه آگهی وزارت ارشاد به

عنوان تسلیت نامه وزیر ارشاد بود که در تاریخ ۱۶ بهمن ۱۳۷۳ زینت بخش روزنامه‌ها شد. آقای میرسلیم در آن تسلیت نامه، دکتر عباس زریاب خوئی را نویسنده‌ای «سخت کوش» نامیده و از این که «آسمان ادب پارسی ایران فرهیخته‌ای فرزانه را از دست داده» به همگان تسلیت گفته بود. شاید ایشان هرگز از خود نپرسیده بود که عامل اصلی هلاکت آن «فرهیخته فرزانه» کیست؟ ولی ما تردید نداریم که در همان وزارت ارشاد چنان بلائی بر سر این «ستاره آسمان ادب» آوردند که او را وادار به امضای نامه «مانویسنده‌ایم» کردند و بعد هم با انجام آن مصاحبه کذابی چنان دلش را به درد آوردند که دو ماه و اندی بیشتر زنده نماند. سومین سالروز مرگ مظلومانه‌اش را بر اهل درد و ایمان و بر رهروان عشق جانان تسلیت می‌گوییم.

افتد ز پا چو قافله سالار علم و فضل
ایمن نماند از خطر جهل، کاروان



«زندگی سالم، قلب سالم»

با بکار بستن توصیه‌های ساده زیر زمینه ابتلا به بیمار قلبی کاهش و سلامتی خود را تضمین کنید:



- عدم استعمال دخانیات

- افزایش فعالیت‌های بدنی و ورزشی

- کاهش فشارهای عصبی

کاهش استفاده از چربی‌های حیوانی

- تغذیه مناسب

افزایش مصرف سبزیجات و میوه‌ها

- کنترل فشار خون

عرضه‌کننده کاملترین مجموعه تجهیزات و وسایل درمان بیماری‌های قلب و عروق

نشانی: تهران، خیابان طالقانی غربی، چهارراه فریمان، شماره ۱۲۲

تلفن: ۴-۶۴۶۷۱۸۱ فاکس: ۶۴۰۲۹۵۶